۱۷ شهریور ۱۳۹۴ ـ شماره: ۳۲

مقاله ها

پایگاه اطّلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

چرا بازگشت به اسلام؟!

نویسنده مقاله:

یوسف سلیمی

توجّه: دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی‌شود.

بسم الله الرحمن الرحیم



جای بسی تأسّف است که امروز ساده‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین گزاره‌ها و مفاهیم ابتدایی از سوی عدّه‌ای فهم نمی‌شود و یا مورد تردید برخی منکران لجوج قرار می‌گیرد؛ کسانی که همّی جز مخالفت و دغدغه‌ای جز اشکال‌تراشی ندارند و تنها کاری که خوب بلد هستند، به چالش کشیدن واضحات و بهانه‌گیری و عیب‌جویی در مورد مسلّمات است. به عنوان نمونه پس از انتشار کتاب وزین و ارزشمند «بازگشت به اسلام» به قلم حضرت علامه «منصور هاشمی خراسانی» عده‌ای راه افتادند و بدون آنکه نوبت به مطالعه‌ی این کتاب و نقد محتوای آن برسد، در گام اول به نام آن ایراد گرفتند! آن هم ایراداتی که ما در زبان محاوره‌ای از آن به «ایرادات بنی اسرائیلی» تعبیر می‌کنیم؛ چراکه ایراداتی غیر موجّه و ناشی از سفاهت است. خلاصه‌ی شبهات اینان بدین قرار است:

چرا نویسنده، چنین نامی را برای کتاب خود برگزیده است؟ چرا «بازگشت به اسلام»؟! مگر ما کافر هستیم که او می‌خواهد ما را به اسلام دعوت کند؟ مگر ما از اسلام بیرون رفته‌ایم که او می‌خواهد ما را به اسلام بازگرداند؟ اصلاً «بازگشت به اسلام» در میان مسلمان‌زاده‌ها چه معنا می‌دهد و ده‌ها مگر و امّای دیگر از این قبیل. اینان مانند کسانی که برای خود بهره‌ی تام از اسلام قائل هستند یا خود را زعیم اسلام و یا شاید هم نماینده‌ی تامّ الاختیار آن می‌پندارند از این عنوان به حیرت آمده‌اند و آن چنان غیرتشان به جوش آمده است که

نمی‌توانند چنین تعبیر ساده و بی‌تکلّفی را بفهمند و هضمش کنند! شاید هم خوب می‌دانند که مقصود نویسنده‌ی ارجمند این کتاب از چنین عنوانی چه بوده است و تنها بنای بر لجاجت و عناد دارند. اما در هر صورت، باید اذعان کرد که این موضوع چندان غامض و پیچیده‌ای نیست که ادراک نشود و تا این اندازه برای عدّه‌ای سؤال برانگیز باشد؛ چراکه از یک سو با کمترین تورّق و مراجعه به کتاب و نیز با کوچک‌ترین التفاتی به غرض نویسنده با توجّه به واقعیت‌های موجود در جهان اسلام معنای مورد نظر از این تعبیر که چیزی جز بازگشت به اسلام خالص و کامل بر کنار از همه‌ی بدعت‌ها و انحرافات موجود نیست آشکار می‌شود و از سوی دیگر، مفهوم «بازگشت» به اسلام، گونه‌ای تداعی کننده‌ی مفهوم «أوبه» (بازگشت) به سوی خداوند است که برای هر بنده‌ای از بندگان خداوند ولو انبیاء و اولیاء او صفتی پسندیده و چه بسا امری ضروری بوده و هست؛ همچنانکه خداوند در قرآن به کرّات به چنین بازگشتی اشاره کرده و مثلاً در مورد داوود علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ ۖ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾[1]؛ «و یاد کن بنده‌ی ما داود را که یدی [قدرتی] داشت همانا او بسیار بازگشت کننده بود» یا در مورد ایّوب علیه السلام می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا ۚ نِعْمَ الْعَبْدُ ۖ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾[2]؛ «ما او را صابر یافتیم؛ چه بنده‌ی خوبی! همانا او بسیار بازگشت کننده بود» همچنین خداوند به اوّابین (بازگشت‌کنندگان) وعده‌ی مغفرت می‌دهد و می‌فرماید: ﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ ۚ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا﴾[3]؛ «پروردگار شما از درون‌هایتان آگاه‌تر است اگر صالح باشید همانا او برای بازگشت کنندگان آمرزنده است». بنابراین هنگامی که خداوند صفت اولیاء و انبیای خود را «اوّاب» به معنای بسیار بازگشت کننده به سوی خودش ذکر می‌کند و آن را با شیواترین تعابیر می‌ستاید، معلوم می‌شود که بازگشت به سوی خداوند و دینی که نازل کرده است نه تنها امر مذمومی نیست، بلکه مورد رضایت پروردگار متعال و مایه‌ی جلب رحمت او و مقتضی پاداش است. لذا شایسته است که برخی بهانه‌جویان به جای طرح این شبهات سخیف و خنده‌دار کوشش نمایند تا از «اوّابین» باشند و در این عمل صالح به انبیاء عظام الهی اقتدا کنند.

حال که این را دانستیم، باید به این نکته نیز اشاره کنیم که با وجود مسجّل بودن ضرورت بازگشت به اسلام و بداهت آن، اگر افرادی هستند که کماکان بر موضع خود تأکید می‌ورزند و

---

۱. ص/ ۱۷.
۲. ص/ ٤٤.
۳. اسراء/ ۲۵.

با اراده‌ی جدّی و به دور از سیاه‌بازی‌های برخی معاندین، در این اعتراض و اعتقادشان به عدم ضرورت بازگشت به اسلام پای می‌فشارند، تردیدی باقی نمی‌ماند که دچار گونه‌ای انحراف فکری و فساد عقیدتی هستند، تا اندازه‌ای که به ضرس قاطع هیچ نیازی به بازگشت به سوی اسلام راستین احساس نمی‌کنند و آنچه امروز در کشور خود یا مذهب خود مشاهده می‌کنند را عیناً و بدون کم و زیاد، همان اسلام مورد رضایت خداوند می‌پندارند و به آن راضی هستند! در حالی که چنین پنداری ریشه در انحرافی بزرگ دارد و حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی با یک تقسیم‌بندی ساده ریشه‌ی این انحراف را به خوبی واکاوی و آشکار می‌کند و می‌فرماید:

«ضرورت بازگشت به اسلام هنگامی آشکار می‌شود که از یک سو ضرورت اقامه‌ی اسلام و از سوی دیگر، عدم اقامه‌ی آن توسّط مسلمانان در حال حاضر، آشکار شود؛ چراکه هرگاه این دو مقدّمه آشکار نشود، سخن گفتن درباره‌ی بازگشت به اسلام، بی‌معناست...»[۱].

تردیدی نیست که اقامه‌ی اسلام ضروری است و تا کنون نیز اسلام آن گونه که بایسته و شایسته است اجرا نشده است، امّا به نظر می‌رسد که این دو مقدّمه علی رغم بداهت و وضاحتش هنوز برای این جماعت آشکار نشده است و اینان ضرورت بازگشت به اسلام را درک نکرده‌اند، در حالی که چنین پنداری توالی فاسد بی‌شماری را در پی دارد و بزرگ‌ترین ضربات را به اسلام وارد خواهد آورد؛ چه آنکه از یک سو اسلام را دینی ناقص و عاجز معرّفی می‌کند که توان برقراری سعادت، آرامش و امنیت را برای پیروان خود و به طریق اولی برای همه‌ی انسان‌ها ندارد و تا امروز علی‌رغم همه‌ی ادّعاهایی که مطرح نموده، نتوانسته است وعده‌های خود مبنی بر تحقّق عدالت و برابری را عملی گرداند. لذا این جاهلان با چنین خبط آشکاری مردم را با تمام سرعت به سوی دین‌گریزی در عرصه‌ی فردی و سکولاریسم در عرصه‌ی اجتماعی سوق می‌دهند و در صلاحیت اسلام برای سعادت بشر و تصدّی امور سیاسی و اجتماعی مسلمانان تردید جدّی ایجاد می‌کنند. به علاوه این را نیز باید اشاره کرد که در کنار همه‌ی این خرابکاری‌ها، بهترین بهانه و خوراک تبلیغاتی را برای کافران بدخواه و فرصت‌طلب فراهم می‌نمایند تا هجمه‌های خود علیه اسلام را حجیم‌تر و گسترده‌تر از گذشته پی بگیرند و همواره سوژه‌های تازه‌ای برای کار داشته باشند.

از سوی دیگر چنین دیدگاه مخرّب و زیان‌باری مایه‌ی یأس، نا امیدی و سرخوردگی

۱ . هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص۹۷

مسلمانان می‌شود و امید آنان به تحقّق آرمان‌های اسلام را به یک آرزوی واهی و نافرجام مبدّل می‌کند؛ دلیل این امر هم آن است که این سفیهان، نهایت آمال و آرزوهای اسلام را همین اوضاع امروز معرّفی می‌کنند و بر روی این توهّم اصرار می‌کنند که در حال حاضر برخی از حاکمان کشورهای اسلامی، اسلام را آن اندازه که امکانش بوده است، اجرا می‌کنند و با این وصف دیگر چاره‌ای از تحمّل اوضاع موجود نیست و نمی‌توان چیزی را تغییر داد! این‌ها به واسطه‌ی تعلّق خاطر یا ارتباطات پشت پرده‌ای که با برخی نظام‌های سیاسی در کشورهای اسلامی دارند این گونه برای آنان تبلیغات می‌کنند و آنان را اسلامی‌ترین و بهترین حکومت‌ها در حال حاضر می‌خوانند تا این گونه مردم را به سوی آنان جذب کنند و بر قدرت و نفوذشان بیفزایند و خوش‌خدمتی خود به طواغیت را به اثبات برسانند. در حالی که آنان موظّف هستند پیش از هر چیز به اسلام خدمت کنند، اما بدبختانه واقعیت آن است که این‌ها با این عملکردشان چه بدانند و چه ندانند در حال تیشه زدن بر ریشه‌ی اسلام هستند؛ چراکه اسلام را مترادف با برخی اَشکال حاکمیتی و سیاسی مانند «جمهوری اسلامی» و «ولایت فقیه» معرفی می‌کنند و با این روش خائنانه، هر مفسده‌ای که بر این حاکمیت‌ها بار می‌شود را بر دوش اسلام می‌افکنند. اینان با این روش مخرّب و خودخواهانه، مردم ساده‌دل و بی‌خبر را از اسلام دل‌زده و فراری می‌کنند و آن را ناکارآمد و بی‌فایده جلوه می‌دهند، در حالی که این حکومت‌های مورد علاقه‌ی آن‌ها و حاکمان بی‌کفایت‌شان هستند که ناکارآمد و بی‌مصرف‌اند نه اسلام؛ زیرا ممکن نیست شریعتی که خداوند آن را برای بندگانش کامل کرده و پسندیده است، ناقص و ناکارآمد باشد.

طبیعتاً در ذهن یک انسان عاقل این سؤال مطرح می‌شود که مگر اسلام نیامده است که به صورت کامل اجرا شود پس بر چه اساس، این عدّه اجرای ناقص آن را مطلوب می‌دانند؟ یا بر چه اساس می‌گویند که در حال حاضر اجرای آن بیش از این ممکن نیست؟ مگر خداوند اسلام را دین کامل قرار نداده است؟ اگر این گونه است، پس آیا اراده فرموده است که دین کامل اجرا نشود؟ یا اساساً چرا فجایعی که امروز در ممالک اسلامی رخ می‌دهد را نادیده می‌انگارند و فراموش کرده‌اند که اسلام برای مبارزه با همین بحران‌ها و فجایع آمده است؟ مگر فراموش کرده‌اند که اسلام برای کوتاه کردن دست مستکبران و جبابره و نابودی طواغیت و برقراری عدالت و انصاف از سوی خداوند مقرّر گردیده است؟ پس چه شده است که در جهان اسلام، ناآرامی‌ها بیشتر از جهان کفر است؟ آیا همه‌ی این‌ها در حالی است که اسلام به اندازه‌ی کافی اجرا می‌گردد؟! و ده‌ها سؤال دیگر...

حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی با اشراف و احاطه‌ی کامل به این توالی فاسد و با نظر به اهمیت این موضوع با بیانی شفّاف و روشنگرانه می‌فرماید:

«...بازگشت به اسلام هنگامی ضرورت دارد که اسلام به معنای عقاید و احکامی خاص، مایه‌ی سعادت مسلمانان در دنیا و آخرت و رستگاری آنان از مشکلات مادّی و معنوی‌شان دانسته شود، نه آن چنانکه کافران می‌پندارند، مایه‌ی انحطاط فرهنگی، انفعال سیاسی و عقب‌افتادگی اقتصادی مسلمانان؛ چراکه در این صورت، تخلّص از آن ولو با حفظ احترامش در ظاهر، چونانکه برخی از دولت‌های مسلمان پی می‌گیرند، متعیّن است و ندای بازگشت به سوی آن، مطلوب نیست و مورد إعراض و مخالفت اسلام‌گریزان واقع می‌شود. همچنانکه هنگامی معنا می‌یابد که پذیرفته شود، اسلام به عنوان موجبی برای سعادت مسلمانان و رستگاری آنان از مشکلات مادّی و معنوی‌شان، تاکنون در میان آنان تحقّق نیافته است؛ چراکه اگر در میان آنان تحقّق یافته بود، تبعاً سعادت و رستگاری مورد نظر، به حیث ثمره‌ی ذاتی و قطعی آن، برای آنان تحقّق یافته بود، در حالی که مسلّماً برای آنان تحقّق نیافته و مشکلات آنان در جهات مختلف مشهود است؛ تا جایی که تلاش برای تبرئه‌ی آنان از این اتّهام و دفاع از عقاید و اعمالشان، چیزی جز تجاهل و مکابره در برابر محسوس نیست؛ چراکه محسوس است، مشکلات گسترده و عمیقی در میان مسلمانان وجود دارد و طبعاً وجود آن‌ها یا ناشی از عدم کفایت اسلام برای حلّ آن‌هاست و یا ناشی از عدم تحقّق اسلام!»[۱].

و دقیقاً در همین نقطه است که کافران مغرض و یا مسلمانان جاهلی که دچار از خود بیگانگی شده‌اند و هویّت خود را فراموش کرده‌اند، به جای آنکه هوشیار شوند و ریشه‌ی مشکل را دریابند، دچار انحراف خطرناکی می‌شوند و به جای آنکه نابسامانی‌های موجود در جهان اسلام را ناشی از عدم اجرای اسلام بشمارند، ریشه‌ی اختلال و ناکامی را به خود اسلام نسبت می‌دهند. از همین روست که حضرت علامه در ادامه می‌فرمایند:

«در این میان، کسانی که به اسلام باور ندارند، می‌پندارند که آن کفایت لازم برای حلّ مشکلات مسلمانان را ندارد؛ به این معنا که مسلمانان، اسلام را محقّق ساخته‌اند، ولی آن قادر به حلّ مشکلات آنان نیست، بلکه خود عامل پیدایش یا

۱ . همان

افزایش مشکلات آنان است و با این وصف، چاره‌ای جز دست برداشتن از آن و روی آوردن به مبانی دیگر نیست. از این رو، آشکارا به جدایی دین از دنیا دعوت می‌کنند و اسلام‌گرایی در جامعه را مانع از تکامل و ترقّی آن می‌شمارند و برای جایگزین ساختن عقاید و احکام بشری با عقاید و احکام آن می‌کوشند. در برابر، کسانی که به اسلام باور دارند می‌دانند که آن دینی کامل و سعادت‌بخش است و ظرفیّت حلّ مشکلات مادّی و معنوی مسلمانان را دارد و اگر تاکنون این مشکلات را حل نکرده، به خاطر آن بوده که تاکنون یا عینش چنانکه هست اقامه نشده یا کلّ آن با همه‌ی اجزائش تحقّق نیافته است. از این رو، آنان را چاره‌ای نیست جز اینکه تحقّق عین اسلام و کلّ آن را آرمان خود قرار دهند و برای نیل به آن تلاش کنند و این معنای بازگشت به اسلام است.»[1]

مبتنی بر این تقریر عالمانه و بنیادین حضرت علامه، می‌توان گفت کسانی که ندای «بازگشت به اسلام» از سوی ایشان را ضروری یا صحیح نمی‌دانند، باید بدانند که این دیدگاهشان با اعتقاد به حقّانیت و جامعیّت اسلام سازگاری ندارد و تنها از منافقان، دشمنان و بدخواهان اسلام نشأت گرفته است؛ چراکه هیچ تردیدی نیست که اسلام در حال حاضر اجرا نمی‌شود و هرگز بعد از رسول خدا صلوات الله علیه به دلیل مزاحمت‌ها و ممانعت‌های گوناگون اقامه نشده است، لذا همه‌ی این انحرافات و فسادها و فتنه‌ها در جهان اسلام در صورتی برطرف می‌شود که مسلمانان به سوی اسلام خالص و کامل بازگردند و آن را همان‌گونه که هست اقامه نمایند. حضرت علامه در ادامه به صورت کاملاً منقّح و نظام‌مند، ضرورت و کیفیت اقامه‌ی اسلام را بیش از پیش توضیح می‌دهند. ایشان اقامه‌ی اسلام را به دو صورت «مُکفی و محصّل غرض» می‌شمارند:

۱) اقامه‌ی عین اسلام؛ به معنای اقامه‌ی عقاید و احکامی که تنها از اراده‌ی خداوند نشأت گرفته است و از این حیث خالص و مبرّا از اراده‌ی غیر خداوند محسوب می‌گردد. در حالی که امروز آنچه مسلمانان جهان به عنوان اسلام می‌شناسند، بعضاً آلوده به اراده‌ی غیر خداوند است و دین خالصی که خداوند پسندیده است نمی‌باشد. اما اقامه‌ی عین اسلام به این دلیل ضروری است که تنها اراده‌ی خداوند حکیم است که ضامن کمال، سعادت و رستگاری انسان می‌باشد و اراده‌ی هر کسی جز او نه تنها چنین ضمانتی را در بر ندارد، بلکه چه بسا به نقض غرض او و به شقاوت و ضلالت می‌انجامد. به همین دلیل است که می‌توان گفت بسیاری از معضلات

---

۱ . همان، ص۹۷ و ۹۸

امروز جهان اسلام، معلول پیروی از اراده‌ی غیر خداوند است؛ به نحوی که مسلمانان در حال حاضر از گزاره‌هایی تبعیت می‌کنند که آن را جزئی از اسلام می‌پندارند و گمان می‌کنند که مقتضای اراده‌ی خداوند است. حضرت علامه در ادامه‌ی این بحث ضمن اشاره به آیه‌ی شریفه‌ی قرآن می‌فرماید:

«...از این روست که خداوند به تأکید فرموده است: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾[۱]؛ «آگاه باشید که دین خالص برای خداوند است»؛ به این معنا که دین غیر خالص، برای خداوند نیست و به او نسبت داده نمی‌شود، اگرچه بخشی از آن، از او صادر شده باشد؛ چراکه آنچه از خداوند صادر شده، در واقع یک مجموعه‌ی پاک بوده و مجموعه‌ی ناپاکی که از آلایش اراده‌ی خداوند با غیر او برآمده، از او صادر نشده است و با این وصف، وجود برخی عناصر اصیل در آن، برای انتسابش به خداوند، کافی نیست؛ چراکه خداوند پاکیزه است و از هر چیز غیر پاکیزه، تنزیه می‌شود.»[۲]

ایشان در ادامه، این مبنای فوق العاده عمیق و شایان تأمّل را توضیح می‌دهند و اساساً در انتساب چنین دین غیر خالصی به خداوند خدشه وارد نموده و می‌فرمایند:

«از این رو، خداوند بودن کلّ دین برای او و نه تنها بخش‌هایی از آن را آرمان اسلام شمرده و فرموده است: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾[۳]؛ «با آنان بجنگید تا آن گاه که فتنه‌ای نباشد و دین همه‌اش برای خدا باشد»!

از اینجا دانسته می‌شود که اسلام، هرگاه به عقاید و احکامی غیر اصیل آمیخته باشد، در کل نسبتی با خداوند ندارد و عمل به آن، مجزی نیست؛ زیرا چیزی که از تلفیق عناصر اسلامی و عناصر غیر اسلامی پدید آمده است، در واقع اسلام نیست، بل اختراع جدیدی است که تسامحاً اسلام نامیده می‌شود و تبعاً إقامه‌ی آن، إقامه‌ی اسلام نیست، اگرچه عرفاً اقامه‌ی اسلام شمرده شود»[۴].

این رویکرد بسیار عمیق، ارزشمند و تعیین‌کننده‌ای در حوزه‌ی اسلام‌شناسی است که ما نمونه‌ی آن را در میان علما و متفکّرین مسلمان سراغ نداریم. مبنای حضرت علامه در این

۱. زمر/ ۳.
۲. هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص۹۹
۳. انفال/ ۳۹.
٤. هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص۹۹

زمینه این واقعیت بزرگ را یادآوری می‌کند که آنچه ما را بی‌نیاز می‌کند، اجرای اسلام خالص است نه هر آنچه که امروز به نام اسلام اجرا می‌گردد.

۲) اقامه‌ی کلّ اسلام؛ به معنای اجرای همه‌ی احکام و عقاید اسلام و خودداری از تجزیه و تبعیض میان آن‌هاست، به نحوی که برخی از آن را اجرا و برخی از آن را ترک نماییم. حضرت علامه در مقام تبیین و تنقیح این مبنا می‌فرمایند:

«...اسلام، یک مجموعه‌ی مرتبط و به هم‌پیوسته، مانند یک نظام دقیق و زنجیره‌ی حلقه در حلقه است که هر جزء آن با نظر به جزء دیگرش، تشریع شده، به نحوی که قطع نظر از آن، قابل تشریع نبوده و چه بسا تشریع آن، ناقض غرض بوده است؛ مانند دانه‌های تسبیح که هر یک به اعتبار جزئی از کل ساخته شده است و هیچ یک به تنهایی ارزشی ندارد و جز در قالب کل سودمند نیست و با این وصف، وجود اجزاء آن، در ضمن وجود کلّ آن است و با زوال کلّ آن، اجزاء آن نیز از بین می‌رود. به همین ترتیب، اجزاء اسلام نیز به اعتبار کلّ آن، تشریع شده است و جز در صورت اقامه‌ی کلّ آن، سودمند نیست، بلکه چه بسا در صورت عدم اقامه‌ی کلّ آن، اقامه‌ی اجزائی از آن به تنهایی، زیانبار است؛ مانند داروهایی که طبیب، با نظر به ترکیب‌شان با یکدیگر تجویز کرده و استعمال برخی از آن‌ها جدا از برخی دیگر، خطرناک است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ۙ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾[۱]؛ «و از قرآن چیزی را نازل می‌کنیم که برای مؤمنان درمان و رحمت است، در حالی که ظالمان را جز زیان نمی‌افزاید»![۲]

بدین ترتیب ایشان در ادامه تأکید می‌فرمایند که اجرای اسلام به صورت ناقص از عدم اجرای آن خطرناک‌تر است و گواه این امر هم آن است که امروزه مسلمانان در بسیاری از زمینه‌ها بحران‌ها و فجایعی را در سرزمین‌های خود شاهد هستند که در هیچ کدام از ممالک کافر دیده و تجربه نشده است و سبب آن هم اجرای اسلام به صورت ناقص است و این برخلاف مبنای رایج و دیدگاه کسانی است که معتقد هستند هر مقدار از اسلام را که میسّر شد می‌توان فارغ از اجزاء و قسمت‌های دیگرش اجرا نمود و می‌گویند: آنچه همه‌اش تدارک نمی‌شود همه‌اش ترک نمی‌گردد؛ گویی درباره‌ی درخت میوه‌ای سخن می‌گویند که وقتی

---

۱ . اسراء/ ۸۲.

۲ . هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص۱۰۰ و ۱۰۱

نمی‌توان به همه‌ی شاخه‌های آن دسترسی پیدا کرد دست کم می‌توان از شاخه‌های پایین‌تر آن بهره‌مند شد؛ غافل از آنکه دین خدا را نمی‌شود با امثال درختان میوه مقایسه نمود بلکه دین، نظامی زنجیروار و به هم پیوسته است و اجرای بخشی از آن از عدم اجرای بخشی دیگر بی‌نیاز نمی‌کند و هرگز غرض شارع را حاصل نمی‌گرداند، بلکه به فساد و نقض غرض او خواهد انجامید. لذا اصلاً عجیب نیست که امروز مسلمانان در ذلّت و مسکنت زندگی می‌کنند و علی رغم توهّمی که برخی از آنان مبنی بر سودمندی اجرای ناقص اسلام دارند، روز به روز بر نکبت و وخامت اوضاع آنان افزوده می‌گردد. حضرت علامه در این باره با استناد به آیات قرآن می‌فرمایند:

«روشن است که خواری مسلمانان در زندگی دنیا، پی‌آمد همین عمل گزینشی به اسلام است و با این وصف، بازگشت آنان به اشدّ مجازات در آخرت، بنا بر وعده‌ی خداوند حتمی است. همچنانکه خداوند به صراحت، کسانی که رویکردی تبعیض‌آمیز در حوزه‌ی دین دارند را تهدید کرده و عمل به برخی اجزاء قرآن جدای از برخی اجزاء دیگرش را ناروا شمرده و فرموده است: ﴿كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ؛ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ؛ فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾[1]؛ «همچنانکه بر جداکنندگان نازل کردیم؛ همانان که قرآن را بخش بخش می‌کنند؛ پس به پروردگارت سوگند که از همه‌ی آنان بازخواست می‌کنیم؛ درباره‌ی کاری که انجام می‌دادند»! بل کسانی که دین خود را تجزیه کرده‌اند و همه‌ی آن را به عنوان واحدی بسیط بر پا نداشته‌اند، از پیامبر خود بیگانه شمرده و فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ ۚ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾[2]؛ «هرآینه کسانی که دین خود را پاره پاره کردند و گروه گروه شدند، تو را با آنان کاری نیست! کارشان تنها با خداوند است و آن گاه آنان را به کاری که می‌کردند آگاه خواهد کرد»![3]»

بنابراین می‌توان گفت در نظر حضرت علامه، اقامه‌ی اسلام به صورت کامل و خالص نه تنها امری مطلوب و ضروری است، بلکه بر خلاف تصوّر عمومی و القائات رایج همواره میسّر و عملی بوده است؛ چه آنکه ممکن نیست خداوند حکیم دینی را برای بندگانش کامل گرداند، اما امکان اجرای آن به صورت کامل را منتفی نماید و این گونه غرض خود را نقض نماید. لذا

۱. حجر/ ۹۰ تا ۹۳.
۲. أنعام/ ۱۵۹.
۳. هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص۱۰۲

دیگر نوبت به آن نخواهد رسید که به ترک اجرای اسلام و یا اجرای بخشی از آن به عنوان تنها گزینه‌های موجود فکر کنیم، چراکه وقتی امکان اقامه‌ی اسلام به شکل کامل به عنوان یک گزینه‌ی پاک و سالم وجود داشته باشد دوَران میان افسد و فاسد از بین خواهد رفت.

الغرض باید گفت که شعار بازگشت به اسلام خالص و کامل که از سوی عالم فرزانه و آزاداندیش دوران ما حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی مطرح شده است، ندای بیداری اسلامی و تلنگری آگاهی‌بخش از سوی شخصیتی برجسته و اهل بصیرت خطاب به همه‌ی مسلمانان جهان است و از همین رو فرصتی مغتنم برای تحوّلات بنیادین در جهان اسلام ارزیابی می‌گردد. به جرأت می‌توان گفت کتاب «بازگشت به اسلام» مکتبی مستقل و همه‌جانبه در زمینه‌ی اسلام‌شناسی و متضمّن تنها راه حلّ موجود برای اصلاح اوضاع در جهان اسلام است. لذا شایسته است که شخصیت‌های برجسته، متفکّران و روشن‌فکران مسلمان بیش از پیش به اهمیت و اولویت شعار «بازگشت به اسلام» با لحاظ همه‌ی جوانب و مختصات آن پی ببرند و فارغ از کج‌فهمی‌ها و سنگ‌اندازی‌های عدّه‌ای از سفها که همیشه بوده‌اند و همواره ساز مخالفشان گوش حکیمان را آزار داده است، به حمایت و پشتیبانی از این جریان مبارک برخیزند تا هر چه زودتر شاهد همگرایی و هم‌اندیشی مسلمانان جهان بر محور اتّحاد و همدلی و آغاز نهضت مسلمانان جهان برای بازگشت همه‌جانبه به سوی اسلام خالص و کامل باشیم ان شاء الله.